

## برنامه احتفال صعود جمال اقدس ابھی

یا اهل الارض اذا غربت شمسُ جمالی و سترت سماءَ هیکلی، لا تضطربوا قوموا علی نصره امری وارتفاع کلمتی  
بین العالمین. انا معکم فی کلّ الاحوال و ننصرکم بالحقّ. انا کنا قادرین

۱- مناجات نازله از کلک مبارک جمال اقدس ابھی

۲- مناجات نازله از قلم حضرت عبدالبهاء

۳- ذکر " یا منان یا منزل البیان یا موجد الامکان یا مظهر السبحان، یا بهاءالله "

۴- از آثار قلم اعلی

۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۶- آن نفس مقدس تمام مشکلات را تحمل فرمود

۷- حضرت بهاءالله سبب احیاء نام ایران و ایرانیان شد

۸- دوران اقامت در بهجی

۹- صعود حضرت آسیه خانم والده حضرت عبدالبهاء

۱۰- شعر

۱۱- حکایت جوان درویش

تنفس و پذیرائی

۱۲- قسمتی از کلمات عالیات

۱۳- مناجات حضرت عبدالبهاء

۱۴- از بیانات مبارک جمال قدم

۱۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۱۶- خاطره ای از تشریف جناب طاهر المیری به حضور حضرت بهاءالله

۱۷- بسیاری از نفوس به سوگ مبارک نشستند

۱۸- حکایت

۱۹- تأسیس نخستین مسافرخانه زائرین در مرکز جهانی

۲۰- مرکز حیات من چیست؟ (قسمتی از نطق جناب علی نخبجوانی)

تنفس و پذیرائی

۲۱- مناجات منظوم حضرت عبدالبهاء

۲۲- لوح مبارک حضرت بهاءالله

۲۳- مکتوبی از حضرت عبدالبهاء

۲۴- درباره کتاب عهدی

۲۵- کتاب عهدی

۲۶- شرح صعود

۲۷- زیارتنامه

۲۸- مناجات خاتمه (به انتخاب تلاوت کننده)

## ۱- مناجات نازله از کلک مبارک جمال اقدس ابھی

### الها معبودا مقصودا کریمہ رحیما

جانها از تو و اقتدارها در قبضه قدرت تو. هر که را بلند کنی از ملک بگذرد و بمقام "و رفعا مکاناً علیاً" رسد و هر که را بیندازی از خاک پست تر بلکه هیچ از او بهتر. پروردگارا با تباه کاری و گناهکاری و عدم پرهیزکاری مقعد صدق می طلبیم و لقای ملوک مقتدر می جوئیم. امر امر توست و حکم آن تو و عالم قدرت زیر فرمان تو. هر چه کنی عدل صرفست بل فضل محض. یک تجلی از تجلیات اسم رحمانت رسم عصیان را از جهان براندازد و محو نماید و یک نسیم از نسائم یوم ظهورت عالم را به خلعت تازه مزین فرماید. ای توانا ناتوانان را توانائی بخش و مردگان را زندگی عطا فرما شاید ترا بیابند و بدریای آگاهی راه یابند و بر امرت مستقیم مانند. اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو متضوع شود، همه محبوب جان و مقصود روان، چه تازی چه فارسی. اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه، چه الفاظ چه معانی. ای پروردگار از تو می طلبیم کلّ را راه نمائی و هدایت فرمائی. توئی قادر و توانا و عالم و بینا.

ادعیه حضرت محبوب ص ۳۰۸

## ۲- مناجات نازله از قلم حضرت عبدالبهاء

### هو الابهی

ای طبیب حبیب اگر حکیم حاذق ماهری، دردمندم، درمانی کن؛ علیم، علاج آسانی بنما؛ داغ درونم را سکون و خمودی بخواه و حرقت دلم را خفتی بده؛ جگر مجروح را مرهمی کن و احشاء محروق را ترشّحی احسان کن؛ درد این عبد، فُرقت جمال ابھی؛ زخم این دل، هجران آن دلبر یکتا؛ بیماری این جان، حرمان از مشاهده آن روی جهان آرا؛ درمانش، جوار رحمت کبری و صعود، به ملکوت ابھی. رَبِّ یَسِّرْ لی هذا و البهء علی اهل البهء فی النّشأه الاخری. ع ع

منتخبات مکاتیب ج ۵ ص ۲۰۸

#### ۴- از آثار قلم اعلی

در بلائی وارد بر نفس حقّ و همچنین آنچه بر انبیاء وارد شد تفکّر نما. جذب محبّت الهی چنان اخذشان نمود که بلایا و رزایای عالم نزدشان مائده فرح و سرور محسوب. اعراض عالم و انکار امم ایشانرا از اقبال منع ننمود و از فرح اکبر باز نداشت. از حلاوت بیان رحمن و ما قُدّر لهم عالم را معدوم و مفقود مشاهده می نمودند... و اگر عوالم و شئوناتش منحصر باین عالم بود هرگز خود را بین ایادی اعدا تسلیم نمی نمودند. قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائح است، لزال آن جواهر وجود در مقام تسلیم و رضا واقف و قائم بودند بشأنی که ظلم و تعدی اهل عالم ایشان را از استقامت بر امر باز نداشت. چون قلب به بحر اعظم متصل شد، عالم و ما عند الناس را بمثابه ظلّ مشاهده نماید که عنقریب فانی شود و زوال پذیرد.

آیات الهی ج ۱ ص ۲۷۵

#### ۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

آن شعله و جوش است و حین هوش و خروش پُرمردۀ نمایند و افسرده نگردید دمی نیسائید و آنی راحت نکنید همیشه در پرواز باشید و مدام در عجز و نیاز جمال مبارک را فراموش نکنید و الطاف بی پایانرا از خاطر مبرید ملاحظه کنید که آن ذات مقدّس بجهت هدایت ما چه بلایا و محن تحمّل فرمود و چه رزایا در سرّ و علن بر نفس مبارک هموار نمود در فجر ابداع بانوار مصیبت کبری طلوع فرمودند و در افق عالم انشاء به پرتو رزیه عظمی ظهور نمودند چه که آن مصائب و بلایا هر چند بر نفس مقدّس سخت و دشوار بود ولی سبب هدایت و نورانیت من فی الوجود گردید و علّت حیات و زندگانی عالم غیب و شهود پس باید شب و روز این مصائب را بخاطر آریم و آن بلایا را یاد آوریم و آن عنایات را ذکر کنیم و بشکرانه آن الطاف به عهد و پیمان محکم تمسک جوئیم و ثابت و راسخ مانیم و به نشر نفعات الله مشغول گردیم و در تعزیز امرش بکوشیم و در انتشار خُلق و خویش جهد نمائیم.

مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۸ ص ۱۰۸

۶- آن نفس مقدس تمام مشکلات را تحمل فرمود

حضرت عبدالبهاء در کالیفرنیا خطاب به تعدادی از احباء چنین فرمودند:

من مسافتهای طولانی را طی کردم تا شما را ملاقات کنم. بهائیان مسافتهای طولانی را طی می کنند تا به ملاقات یکدیگر موفق شوند. حضرت بهاءالله می فرمایند: راحتی ام را، آسایشم را، زندگی ام را، احترامم را، ایمانم را، خانواده ام را، سرو سامانم را فدا کردم تا نفوس مقدسه ظاهر شوند، نفوسی که مظاهر فضیلت برای نوع بشر باشند؛ نفوس، ملکوتی، آسمانی، ربّانی و منزّه از تعلقات عالم سُفلی گردند؛ مقدس از تمام شرور طبیعت بشری شوند؛ اکتساب زیبایی ها از کمالات الهی نمایند. (ترجمه) پس آن نفس مقدس تمام مشکلات را تحمل فرمود از تمام امتحانات و افتتانات رنج برد و وجودش را برای همه ما فدا کرد. (ترجمه)

خاطراتی از حضرت عبدالبهاء (گرد آوری رامونا آلن براون) ص ۴۴

۷- حضرت بهاءالله سبب احیاء نام ایران و ایرانیان شد

حاجی میرزا حیدر علی چنین نقل می فرمایند:

وقتی مشیرالدوله به طهران رفت وزراء، رجال و بازرگانان برای ملاقاتش رفتند در بین آنها مرحوم حاجی میرزا رضا قلی برادر ناتنی جمال مبارک هم بود. شخصی وی را به عنوان برادر حضرت بهاءالله معرفی کرد. این طرز معرفی او را ترسانید و با اعتراض گفت: "پدر من شخصیت معروفی بود چرا مرا به عنوان پسر او معرفی نمی کنید؟ این جمله خشم مشیرالدوله را برانگیخت و با سرزنش به حاجی میرزا رضا قلی گفت: "شما باید از اینکه برادر حضرت بهاءالله هستید احساس غرور و سربلندی کنید. ایرانی بودن حضرت بهاءالله سبب افتخار ایران و ایرانیان است. هر شاهزاده و وزیر و یا امیری که به استانبول آمد به نحوی مایه سرشکستگی دولت و ملت ایران و ایرانیان شد روزها با فرومایگی و چاپلوسی به گدائی به در خانه این وزیر و آن پاشا می رفت تا با بدگوئی از شاه و رجال مملکت خود از آنان پول و مقرری دریافت کند و چنانچه اخلاق مردم این سرزمین است انواع وحشیگری، رذالت، پست فطرتی و بینوائی را از خود بروز می داد. در حالیکه حضرت بهاءالله با آنکه از مملکت خود رانده شده بود با علو مقام و استغناء طبع چنان صبر و سکون و اعتماد و شخصیتی از خود نشان داد که سبب احیاء نام ایران و ایرانی شد و چشم آنان را روشن ساخت. او به در خانه کسی نرفت در صدد ملاقات با احدی برنیامد و هر کس به ملاقات او رفت در نهایت محبت مورد پذیرائی قرار گرفت. با میهمانان خود از تمدن گذشته ایران و از انسانیت مردم آن

سخن گفت و چنان رفتاری نمود که همه بر بزرگی و اصالت او شهادت دادند و دانستند که در ایران هم مردمان با فرهنگ و تمدن و انسانیت یافت می شوند."

بهاءالله شمس حقیقت ص ۵۶۴

## ۸- دوران اقامت در بهجی

پس از دو سال اقامت در (قصر) مزرعه جمال اقدس ابهی در سال ۱۸۷۹ به قصر بهجی تشریف فرما شدند... حضرت بهاءالله در این دوره اقامت در بهجی از آسایش نسبی برخوردار بودند. می توانستند به راحتی در باغات اطراف بهجی مانند باغ جنینه، باغ فردوس و باغ رضوان به گشت و تفریح پردازند؛ ضیافت‌هایی هم که در میان احبای مجاور برای جمال مبارک مرسوم بود با تسهیلات بیشتر گرفته می شد. زائرین می توانستند با آزادی بیشتر و سرور فراوان حضور مولایشان مشرف شوند... آن حضرت در آثار مبارکه خود این حقیقت را نیز بیان فرموده اند که قبول راحت و آسایش نسبی در این دوره از رسالتشان به خاطر ارضای تمایلات مادی و جسمانی نبوده؛ بلکه برای این بوده که قدرت و عظمت روحانی خویش را به دشمنانشان ثابت و آشکار نمایند. با صعود جمال اقدی ابهی و استقرار عرش مطهر آن مظهر الهی در بهجی، آن مرقد مقدس قبله گاه دائمی اهل بهاء شد و زیارتگاه پیروان اسم اعظم گردید. مدینه عکا به صورت مرکز روحانی جهانی امر الهی درآمد. حضرت بهاءالله در سالهای اخیر حیات عنصری خود سه بار به حیفا سفر نمودند و در سفر آخر، محل استقرار عرش مطهر حضرت مبشر، نقطه اولی را در کوه کرمل تعیین و حضرت عبدالبهاء را برای بنای مقام قدس اعلی مأمور فرمودند و با نزول لوح مبارک کرمل در همان سفر، اساس مرکز اداری جهانی امر الهی را در مدینه شریفه حیفا گذاشتند. بدین ترتیب مرکز روحانی و اداری امر الهی در کنار هم استقرار یافت و پایه و اساس مرکز جهانی امرالله گشت و این همجواری مرکز روحانی و اداری امر بهائی خود در تاریخ ادیان الهی بی سابقه و نظیر می باشد... حضرت ولی امرالله جریان تحولات عظیمه آن ایام را چنین توصیف فرموده اند: توجه تدریجی اهالی از وضع و شریف به بیگناهی حضرت بهاءالله، نفوذ آرام و مستمر تعالیم آن وجود اقدس در قلوب نفوس با وجود سرسختی و بی علاقه‌گی فطری و غریزی آنان، انتصاب حکومتی جدید به نام احمد توفیق بیک با رأی صائب و خصائل و ملکات ممدوحه به جای پاشای سابق که افکارش نسبت به امر الهی و اصحاب به کلی مَشَوَّب شده بود، مساعی و مجهودات انقطاع ناپذیر حضرت عبدالبهاء که اکنون در ربیعان شباب مراتب استعداد و لیاقت ذاتیه خویش را در صیانت امرالله و دفاع و حمایت از پدر بزرگوارش در طی معاشرت و تماس با طبقات مختلفه اهالی

از اعانی و ادانی به منصفه ظهور رسانید و بالاخره برکناری و تغییر ناگهانی عمّال و مأمورینی که در تمدید دوره حبس اصحاب بیگناه دخالت داشتند، همه این امور به تقدیرات الهی و حکم بالغه سبحانی راه را برای یک تحوّل و تغییر عظیم در شوّون حیاتیّه امرالله صاف و هموار می کرد؛ تحول و تغییری که اثرات آن پیوسته ملازم با دوره تبعید حضرت بهاءالله در عکا شمرده شده و از صفحات تاریخ آن ایام هرگز انفکاک نیافته و نخواهد یافت.

پیام بهائی ش ۳۳۲ ص ۳۴ و ۳۵

#### ۹- صعود حضرت آسیه خانم والده حضرت عبدالبهاء

اولین حرم مبارک حضرت بهاءالله که در سال ۱۲۵۱ در سن ۱۸ سالگی اختیار فرمودند سرکار آسیه خانم بنت جناب میرزا اسمعیل وزیر نوری است که آن حضرت در آثار نازله آن محترمه را به لقب نواب و ورقه علیا ذکر فرمودند... این بانوی محترمه از موقع تبعید حضرت بهاءالله از طهران تا هنگام استقرار در سجن اعظم عکا همه جا همراه و در جمیع بلایای وارده سهیم و شریک آن حضرت بوده و به کمال صبر و سکون مشقات را تحمل نموده اند و مخصوصاً شهادت فرزند برومندش حضرت غصن اطهر آن مظلومه را به مصیبت و احزان جدید طاقت فرسایی مبتلا ساخت با این حال در نهایت تسلیم و رضا به قضایای الهی شاکر و صابر زیستند تا سال ۱۳۰۳ یعنی شش سال قبل از صعود مبارک حضرت بهاءالله صعود نمودند و در قبرستان بنی صالح مدفون گردیدند... در سال ۱۹۳۹ حضرت ولی امرالله رمس مطهر معزی الیها را با رمس حضرت غصن اطهر از قبرستان مزبور خارج فرمودند و در دامنه کرمل در جوار مقام اعلی و نزدیک به مضجع حضرت ورقه علیا منتقل و استقرار دادند و بنای زیبایی بر روی آن دو رمس ساخته شده که اکنون هر دو بنا به نام رمسین اطهرین مورد زیارت اهل بها می باشد.

حضرت بهاءالله ص ۲۳۷

باز روز ناله اهل بها شد یا بها	باز گاه ماتم و وقت عزا شد یا بها
تا جمال الله در غیب بقا شد یا بها	محترق شد قلب امکان منصعق ارکان جان
جسم سوز و دل گداز و جان گزا شد یا بها	آتش هجران تو اندر وجود ممکنات
این یکی بر ارض دل وان بر سما شد یا بها	از صعود تو نزول غم شدم در جان و دل
چشمه خورشید محروم از ضیا شد یا بها	از لقاءالله تا چشم جهان محروم گشت
کس نداند نور وصل تو کجا شد یا بها	ظلمت هجران جانان وه چه عالمگیر شد
وینک از هجران تو ماتم سرا شد یا بها	بود چندی این زمین دار السرور عاشقان
صد چنان امروز در غم مبتلا شد یا بها	هر چه در یوم لقا جان در نشاط و شور بود
خود تو می دانی که در دلها چه ها شد یا بها	من چه گویم کآتش هجران تو در دل چه کرد
اشک اندر دیده ی عبدالبهاء شد یا بها	آن قدر بس کاندترین روز عزای جانگزا
مُشرق اندر هیکل سر البها شد یا بها	شکر لله زان که خورشید عطا فضل بها
بر دل مجروح درویشان دوا شد یا بها	حمد کز الطاف سلطانی تو سرّ قدیم



یک روز جمال مبارک در صفحات نور با چند نفر از همراهان به قصد شکار در سیر و گردش بودند در بین راه جوانی را دیدند در گوشه ای از راه نشسته و لباس درویشی بر تن کرده و موهایش پریشان و ژولیده است و در کنار جوی آب آتش افروخته و به پختن غذا مشغول است. جمال مبارک در این باره چنیت می فرمایند:

"...وقتی به اسم صید توجه به بعضی اراضی نمودیم تا به محلی رسیدیم ملاحظه شد درویشی غذائی ترتیب می داد از او پرسیدیم چه می کنی؟ مذکور داشت خدا میپزم هم با خدا میپزم از برای خدا میپزم مشاهده شد آن مسکین چقدر از شریعه عرفان رب العالمین دور است و بعد توقف نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با او تکلم نمودیم تا آنکه اشعه آفتاب حقیقت از افق قلبش ظاهر و مُشرق شد به معذرت قیام نمود و او یک رفیقی داشت برهنه ما بین ناس مشی می نمود و به همان کلمات ناطق بود و هردو به انوار فجر معانی فائز شدند به قسمی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب می دویدند مع آنکه آن ارض خارستان زیاد بود و آنچه گفت شد سوار شوند قبول نمودند."

درویش با شنیدن بیانات شیوای جمال مبارک مجذوب آن جمال بی مثال گردید و از قید اوهام خویش رهائی یافت. درویش هرچه داشت رها کرد و به دنبال اسب مبارک به راه افتاد و از شیفتگان حضرتش گردید و قلبش به نار محبت او مشتعل شد و همان دم به سرودن اشعاری در وصف محبوبش پرداخت می خواند و در عوالم معنوی و نشئه روحانی سیر و پرواز می نمود و از جمله درویشی است که به جمال مبارک مؤمن گردیده است. نام این درویش مصطفی بیک گردی فرزند احمد بیک از سلسله صاحبقرانیه و از نواده شاهزادگان است و نسب او به سلطان صلاح الدین ایوبی می رسد

و بدرستیکه تو ای محبوب من مشاهده میفرمائی که رزایا و بلایا از مشرق قضا ظاهر گشته و امطار قهر از جمیع جهات باریدن گرفت و اریاح حزن بوزیدن آمد. بسی جانهای بیشمار که در راه دوست

نثار شد و چه سرهای نامدار که بر دار مرتفع گشت و در آنی راحتی دست نداد و در شبی عیشی میسر نشد. کمند عشق تو سرهای عارفان را بسته و تیر حبّ تو جگرهای عاشقان را خسته. چهارده سنه می گذرد که آسایش مقطوع گشته و ابواب راحت مسدود شده. نه نعیمی از نعمت ملک برداشتند و نه نسیمی از رحمت روح ادراک نمودند. گاهی در ذلّت حبس مبتلا و گاهی در بادیه هجر مختفی. از هر وطنی مردود شدند و از هر دیاری مطرود گشتند و از هر راحتی محروم ماندند. چه خیطهای محکم که گسسته شد و چه عروه‌های مستحکم که مقطوع گشت. از هر نصیبی بی نصیب شدند و از هر قسمتی بی بهره ماندند نعمتهای ممالک به نعمتهای مهالک تبدیل شد و شمس مشارق الوهیه به مغارب خفا مختفی گردید و سراج ربوبیه در زجاج صدور مکتوم گشت و نار ازلیّه در شجره سرّ مستور ماند و لؤلؤ صمدیه در صدف غیب مخزون و مطلع الوهیه در حجاب قدس مکنون. دیگر قلم کجا تواند رقم زند و یا بیان قدم بر دارد و تو ای سید من و آقای من مطلعی که باین عبد چه وارد شده و چه نازل گشته. در آنی بمقرّ امنی نیاسوده و زمانی بر مقعد عزّی مستقرّ نگشته جز خون دل آبی نیاشامیده و جز قطعه کبد بطعامی مرزوق نشد. گاهی اسیر کفار و بشهرها سائر و گاهی بغلّ و زنجیر معاشر. خاصّه این ایّام که هدف سهام فرقتین شده و محلّ انتقام حزبین گشته دوستانرا از ذلّتم عزّتی و از حزنم سروری حاصل است و دشمنانرا از وجودم غلّی در دل است. بسی غلّها که در صدور پنهان گشته و چه بغضها که در قلوب کتمان شده. از حبس ظاهر بیرون آمده و بسجن نفوس مشرکه مسجون گشته و تیرهای ظنونات از کلّ جهات میریزد و اسیاف حسد از جمیع اطراف بمثل باران ریزنده میبارد. و لکن با همه این بلایا و محن و رزایای محکم متقن امید هست که از خدمت باز نماند و رجل از استقامت نلغزد و عیون بجای پا بخدمت بایستد. در اینوقت که دموع از خدّم جاری و دم حمرا از قلبم ساریست ندا میکنم ترا که قلب حزینم را از غیر خود غافل گردانی و بخود مشغول نمائی تا از همه مقطوع شود و بتو در بندد زیرا که بسته تو هرگز نگسلد و مقبول تو هرگز مردود نشود سلطان است اگر چه محکوم عباد شود و منصور است اگر چه نفسی او را یاری ننماید و محبوبست اگر چه مردود باشد.

ای بنده حق، دست نیاز به درگاه حضرت بی نیاز بر آر و بگو: ای پروردگار گنه کاریم؛ عفو و مغفرت فرما. محتاجیم؛ از کنز ملکوت بخششی نما. آواره ایم؛ در پناه لطفت مأوی بخش. بیچاره ایم؛ قوت و قدرتی عنایت کن. توئی فضال توئی کریم و توانا. ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۳۶۹

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرک. گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل. اوست یکتا و خطیب اول دنیا. لازال بر منبر تمکین متمکن و به مواعظ کافیه و نصایح نافع ناطق. حق شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر ننموده و حفظ ننموده. امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراده امر فرمود. مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده. این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر به نصایح قلم اعلی. به یانش آفاق را بنور اتفاق منور فرماید. ذکرش نار محبت بر افروزد و سبحات مانعه و حجابات حائله را بسوزد. یک عمل پاک را از افلاک بگذرانند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد.

آیات الهی ج ۱ ص ۹۳

## ۱۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربه مرقده الفدا هر چند از افق امکان غروب فرمود و از مطلع این جهان افول نمود و به جهان غیب شتافت ولی فیض مستمر است و ماء فضلش منهمر. باب رحمتش مفتوح است و کأس عنایتش مملو. شجره مبارکه اش بارور است و بقعه مقدس پر از حدائق پر ثمر. روح القدس تلقین می نماید و جبرئیل امینش تأیید می کند. پس ای یاران دل به الطافش بندید و چشم به عنایتش بگشائید. مخمود نگردید محزون مشوید.

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء شماره ۱۳ ص ۱۰

## ۱۶- خاطره ای از تشریف جناب طاهر مالمیری به حضور حضرت بهاءالله

یومی از ایام به حضور مبارک مشرف شدم فرمودند بنشین چون نشستم به خادم الله فرمودند: عبد حاضر، چای به آقا طاهر بده. خادم الله چای آورده، به دست بنده داد. چون چای را گرفتم، نظرم به صورت جمال مبارک افتاد. دیگر هیچ نفهمیدم و نتوانستم چشم از جمال بی مثال مبارک بردارم. یک وقتی فرمودند: "های چای ها را ریختی، عبا را خراب کردی. این عبا را حفظ کن لباس تو است تا عَجَم. ما هم در سفر سلیمانیه فقط یک پیراهن و زیر جامه داشتیم." بعد از بیانات مبارک ملتفت شدم که استکان روی فرش افتاده و نعلبکی در دست بنده مانده و چای داغ روی عبا و لباس ریخته و به کلی نفهمیده ام.

محبوب عالم ص ۳۹۸

جمال اقدس ابهی جسد عنصری را ترک فرمود. بسیاری از کسانی که در سوگ آن هیکل اقدس نشستند غیر بهائی بوده و با اینکه اذعان نداشتند که آن جمال منیر منجی بشر است معذالک می دانستند که نفس مبارکی از بین آنان رخت بر بسته است. جمعیت سوگواران از ملل و نحل گوناگون با عقاید و مذاهب مختلفه بودند... آن روز که دشت فاصل بین عکا و قصر بهجی مملو از جمعیت بود که برای ادای احترام و سوگواری گرد آمده بودند چقدر با روزی که در بیست و چهار سال قبل هنگامیکه جماعتی اغفال شده به منظور توهین و استهزاء آن ذات اقدس در ساحل عکا منتظر ورود ایشان بودند فرق داشت در آن روز ظاهرا زیان و خسران نصیب هیکل مبارک بود ولی امروز فتح و پیروزی بدرقه راهشان بود... آن وجود مقدس در سرزمین اجدادی خود در معرض آلام و مصائب بیکران قرار گرفت اموال و هستی به غارت رفت. دوبار در زندانهای متعفن که جایگاه سارقین و جنایتکاران بود محبوس شد. چهار بار فرمان نفی و تبعیدش صادر شد. از برادری که در حفظ و حراستش کوشیده بود چنان خیانت دید که مجبورا در بین کوههای سرد و بی پناه کنج عزلت و انزواء اختیار فرمود هدف تیرهای جفا از جانب اعداء از گرانقدر و بی مایه، قوی و ضعیف قرار گرفت. ولی با همه اینها ان هیکل اقدس با چنان شوکت و اقتداری بر جای ایستاد که ظلم جبارۀ ارض و قدرت طوفانهای مهلک قادر به لرزاندن آن بنیاد نبود... در آن روز تابستان، کجا بود عبدالعزیز سلطان مغرور عثمانی که امر به تبعید و زندان جمال اقدس ابهی داده بود؟ کجا بود ناپلئون امپراطور فرانسه که فرمان الهی را با نخوت و تکبر پشت گوش انداخته بود؟ ناصرالدین شاه آن ظالمی که هیکل مبارک را از موطن خود رانده و دوبار به نفی و تبعید دچار ساخته بود فقط چهار سال پس از صعود آن هیکل نورا در شب جشن باشکوه پنجاهمین سال سلطنتش به تیر جانسوز انتقام از اوج قدرت به حسیض ذلت سرنگون گشت. اوراق تاریخ به خوبی نشان می دهد که هر کس از قدرتمند و ناتوان که جسارت سرپیچی از فرمان الهی حضرت بهاءالله را به خود راه داد به حسیض ذلت فرو افتاد...

روزی جمال قدم جل ذکره که در منزل حضرت کلیم در خان جرین تشریف داشتند مخاطباً به حضرت حاجی نصیر بیاناتی فرمودند که از مفهوم آنها این قدر در نظر مانده است: جناب حاجی شما در راه خدا بسیار زحمت کشیده و بسیار صدمه خورده اید. اگر خود شما فراموش کرده اید حق فراموش نفرموده و لکن عوالم الهی منحصر به این عالم نیست؛ اگر منحصر بود، انبیاء عظام راضی نمی شدند که آن همه بلیات را از انام متحمل شوند؛ ظهور قبلم راضی نمی شد که او را معلق در هوا بیاویزند و به رصاص غل و بغضاء شهید نمایند و من راضی نمی شدم که از نیاوران به طهران سرو پای برهنه مرا به آن ذلت بیاورند و صدمات لاتعد و لا تُحصی را متقبل شوم.

محبوب عالم ص ۴۰۲

## ۲۲- لوح مبارک حضرت بهاءالله

یا علی، به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو. این ایام وارد شد آنچه که شبهه و مثل نداشته. از اول ایام الی حین تحت حکم اعداء بوده و در موارد بآسا و ضرّاً فی سبیل الله صابر و شاکر و لکن حزن این مظلوم از اعمال بعضی از مدعیان محبت بوده و هست. اَیْمُ اللّٰهِ از بعضی ظاهر شده آنچه که قلب را مُحْتَرِق و کبد را گداخت، چه که ضرّ اعمال به نفس سدره وارد. ایامی که با گُند و زنجیر در حبس ارض طا بودیم هر وارد و ناظری از وجه، نَضْرَه فرح و سرور مشاهده می نمود و حال لَوْ یَنْظُرُنِیْ أَحَدٌ بِبَصْرِ الْإِنصَافِ و یرانی لَیْبِکِی و یَنُوْحُ لِضُرِّی و بلائی. لَعَمْرُ اللّٰهِ بر نبأ عظیم وارد شد آنچه که قلم اعلی گریست و نوحه نمود.

آیات الهی ج ۲ ص ۷۵

## ۱۹- تأسیس نخستین مسافرخانه زائرین در مرکز جهانی

در ایام اولیه زائرین بهائی که با شور و شوق فراوان از راههای دور و اغلب با پای پیاده از ایران به قصد زیارت جمال مبارک به عکا می رسیدند اغلب به وسیله مأمورین شناسائی شده و از ورودشان جلوگیری به عمل می آمد. احبائی که با این مشقّات برای زیارت می آمدند و بدون زیارت جمال مبارک ناامید به اوطان خود بر می گشتند کم نبودند. بعضی از زائرین هم که موفق به ورود در این شهر می شدند تنها می توانستند در جلوی قلعه بایستند و آن حضرت را در حالی که دست مبارکش را تکان می دادند زیارت نمایند. همین زیارت کوتاه کافی بود که روح شجاعت و ایمان را در آن یاران برانگیزد و آنان را به چنان مقامی رساند که آماده و مشتاق ایثار جان در سبیل آن محبوب جانان گردند... عبدالعهد نامی به طور مخفیانه بعضی از این مسافرین را که توانسته بودند وارد شهر شوند کمک می کرد تا به سوی قشله بروند و حتی در بعضی از موارد ناچار بود آنها را در پشت دکان خود پنهان کند. پس از آن که مهاجرین اجازه یافتند که خان عوامید را ترک و در منازل مستقل ساکن شوند دو اطاق از اطاقهای خوان عوامید برای پذیرائی زائرین اختصاص داده شد. حضرت عبدالبهاء آنان را ملاقات می کردند و شخصاً نهایت سعی را برای تأمین راحتی زائرین معمول می فرمودند و حتی آنان را از لحاظ آراستگی ظاهر و برازندگی لباس برای تشرّف به حضور مولایشان آماده می ساختند. زائرین در ورود اخبار و بشارات اوطان خود را می آوردند و در نهایت سرور و روحانیت به شهرهای خود باز می گشتند و بسیاری از آنان در بازگشت افتخار حمل الواحی را که از قلم اعلی نازل شده بود و برای یاران محل خود به همراه به ارمغان می بردند داشتند. در میان نفوسی که به مدت طولانی در خان عوامی زندگی نمودند می توان زین المقربین و مشکین قلم را نام برد. بدین ترتیب خوان عوامید به صورت مسافرخانه زائرین درآمد و این در حقیقت نخستین مسافرخانه زائرین در ارض اقدس محسوب می شود.

۲۰- مرکز حیات من چیست؟ (قسمتی از نطق جناب علی نخجوانی)

این که می‌گوییم باید حضرت بهاءالله را در مرکز حیات خویش قرار دهیم به چه معنی است؟

ما باید از خودمان بپرسیم مرکز حیات من چیست؟ جواب ممکن است این باشد خودمان. اگر ما به خودمان اهمیت ندهیم چه کسی اهمیت خواهد داد؟ پس ما در مرکز جهان قرار داریم. این ندای کیست که صحبت می‌کند؟ ندای نفس است. اما ندای دیگری هم در درون ما وجود دارد ندای وجدان که می‌گوید خیر اشتباه می‌کنی. حضرت بهاءالله مرکز حیات تو است. وقتی حضرت بهاءالله را در مرکز حیات خود قرار می‌دهید، ایشان شما را تأیید می‌کنند و توفیق می‌بخشند. ایشان به ما می‌فرمایند: فُؤَادُكَ مَنزَلِي. اگر من فکر کنم که قلب من متعلق به من است با این خانه با این منزل چه کرده‌ام؟ تمامی درها و پنجره‌ها را می‌بندم، در بستر دراز می‌کشم و سرم را زیر لحاف پنهان می‌کنم و می‌پرسم که نور کجاست؟ پس چه باید بکنیم؟ برخیزیم، پنجره‌ها و درها را باز کنیم، آب و جارو کنیم. وقتی که خاضعانه از ایشان می‌خواهیم که منزل خود را در اختیار بگیرند، زندگی ما از نظر روحانی و مادی هر دو تغییر خواهد کرد.



۲۱- مناجات منظوم حضرت عبدالبهاء

ای گلرخ ابهی من ای ربی الاعلی من ای سدره سینای من جانم فدای روی تو  
ای دلبر طناز من ای همدم و همراز من این ناله و آواز من از حسرت این کوی تو  
این درگهت قبله من است بر خاک ره قبله من است در طور حق شعله من است  
روی دلم زان سوی تو

دلها ز غم پژمرده است جانها ز درد افسرده است از فرقتت آزرده است روح مسیحا بوی تو  
آفاق عنبر بار شد مشک خطا ایثار شد چون نکهت گلزار شد یک شمه ای از بوی تو  
ما را ز غم دل ریش بین بیگانه از هر خویش بین بنگر اسیر خویش بین در حلقه گیسوی تو  
گر چه پریشان خاطرم در جمع یاران حاضرم ای جان به سویت ناظرم کو آن رخ دلجوی تو  
این چشم گریانم ببین این قلب بریانم ببین این آه سوزانم ببین در حسرت یک موی تو  
این خاک درگاهت بها این تشنه آبت بها اندر تب و تابت بها یک قطره ای از جوی تو

حضرت مسیح چون به جهان فسیح شتافت یازده یار یادگار گذاشت و چون به چشمی بینا و گوشی شنوا و زبانی گویا و عزمی ثابت جازم بر اعلاء کلمه الله قیام نمودند به آن قسم ثابت گشتند که اصلها ثابت و فرعها فی السماء تُؤتی اَکْلِها فی کلِّ حَینِ گشتند... حال جمال قدم روحی لاسمه الاعظم فدا حین صعود قریب پنجاه هزار نفر در این رهگذر برگذار گذاشتند و جمعی را به نفحات قدس تربیت فرمودند و ابواب فیوضات بر وجوه گشودند و در آغوش عنایت پرورش دادند و در دبستان بینش درس و سبق آموختند. حیف نباشد که مخمود نشینیم و مبهوت بمانیم؛ راحت جان بجوئیم و راه آسودگی بیوئیم؟ این وفا نباشد؛ این صفا نباشد؛ این هدی نباشد؛ عنقریب ایام به سر آید و مرغان چمن نغمه رحلت بسراید و سراج، عاقبت منطفی گردد و ظلمت هلاکت مستولی شود و صبح نورانی آخرت بدمد. سعی نمائیم و بکوشیم تا با رخی نورانی در ملکوت رحمانی در آئیم و در ملاء اعلی در حلقه ثابتان و راسخان داخل گردیم. ملاحظه فرمائید که یازده تن چون تحمل انواع بلا و محن نمودند و به حقیقت قیام فرمودند چه نار هدایتی در قطب امکان افروختند. حال ما اگر چنانچه باید و شاید قیام نمائیم با تأیید موعود ملکوت ابهی چه انواری مشهود گردد و چه آثاری موجود شود. قسم به جمال محمود و لواء معقود و ظل ممدود که نارِ وقود در قطب وجود چنان زبانه کشد که حجر و مدَر بگدازد. ای دوستان همّتی و ای یاران جنبش و حرکتی؛ خود را به روایات و حکایات متزلزلین مشغول ننمائید چه که اضغاث احلام است و مقالات صبیان. از ثابتین بگوئید و سبیل راسخان بیوئید.

از برای حق صحبت سالها

باز گو حالی از آن خوش حالها

ع ع

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء شماره ۱۳ ص ۳

آخرین لوحی که به قلم مبارک نازل گردید کتاب عهد مبنی بر تعیین مرکز عهد و پیمان و تسمیه آن به نام غصن الله الاعظم حضرت عبدالبهاء بود. هر چند در کتاب مستطاب اقدس که در سال ۱۲۹۰ شامل احکام و تعالیم الهی نازل گردیده راجع به حصر توجه اهل بها بعد از افول شمس ابهی به حضرت من اراده الله آیاتی نازل شده بود که می فرمایند:

"اذا غِيضَ بَحْرُ الْوِصَالِ وَ قُضِيَ كِتَابُ الْمَبْدِءِ فِي الْمَالِ تَوَجَّهُوا اِلَى مَنْ ارَادَهُ اللهُ الَّذِي اِنْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْاَصْلِ الْقَدِيمِ"

معذک محض اتمام فضل و عنایت و اکمال حجّت و سد باب اختلاف و نفاق و جلو گیری از اهل شقاق، لوح مبارک عهد را به خط مبارک مرقوم و به خاتم خویش مختوم فرموده، در ایام حدوث کسالت به حضرت عبدالبهاء غصن اعظم عنایت و دستور فرمودند که چون قَدَر مکتوم، محتوم شد، آن را اعلام نمایند این بود که پس از گذشتن نه روز از صعود مبارک، هنگام صبح، حضرت عبدالبهاء نه نفر از احبا را احضار و کتاب مزبور را گشوده، حسب الامر آن حضرت، آقا رضا که یکی از احبای حاضر آن مجلس بود به صوت بلند تلاوت نمود. صراحتاً در ضمن آن لوح مبارک می فرمایند که مقصود از آیه مبارکه مذکوره در کتاب اقدس، غصن اعظم است که باید حضرات اغصان و افنان و منتسبین و جمیع اهل بها به آن حضرت ناظر و اوامرش را به جان و دل عامل گردند. سپس به روضه مبارکه که محل استقرار عرش مطهر و مطاف اهل ملاء اعلی است، مشرف گشته و احباب را کلاً احضار فرموده و لوح مبارک را به میرزا مجدالدین عنایت فرمودند که با صدای رسا تلاوت نمود و مقام مرکز عهد و میثاق الهی حضرت عبدالبهاء به عموم آفاق اعلام گردید.

کتاب حضرت بهاء الله صص ۲۵۰ - ۲۵۱

قسمتی از نطق جناب علی نخبجوانی

اگرافق اعلی از زُخْرُف دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت، میراث مرغوب لاعدل له گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. آیم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. أَنْظَرُوا ثُمَّ اذْكُرُوا مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ " وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَ عَدَدَهُ ". ثروت عالم را وفایی نه، آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلاها و انزال آیات و اظهار بیّنات، اخمداد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد. و از افق لوح الهی نیز این بیان، لائح و مُشرق؛ باید کل به آن ناظر باشند. ای اهل عالم، شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماسست. به تقوی الله تمسک نمایید و به ذیل معروف تشبث کنید. براستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالایید. عَفَا اللهُ عَمَّا سَلَفَ. از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکذّر به الإنسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر، امروز روزی است بزرگ و مبارک، آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لَدَى الرَّحْمَنِ مشهود. شمس و قمر، سمع و بصر و أَنْجُم او اخلاق منیره مُضیئه. مقامش اَعْلَى الْمَقَامِ و آثارش مُرَبِّي امكان. هر مقبلی الیوم عرفِ قمیص را یافت و به قلب طاهر به افق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور. خُذْ قَدْحَ عِنَايَتِي بِاسْمِي ثُمَّ اشْرَبْ مِنْهُ بِذِكْرِي الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ. ای اهل عالم، مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده و لکن جُهَال ارض چون مُرَبِّي نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و اُمَنَاءَهُ، ملوک، مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حَقْنَد، درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نَهِيًا عَظِيمًا فِي الْكِتَابِ. هذا امرُ الله فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَعْظَمِ وَ عَصَمَهُ مِنْ حُكْمِ الْمَحْوِ وَ زَيْنَهُ بِطِرَازِ الْإِثْبَاتِ. إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. مظاهر حُكْم و مطالع امر که به طراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم. طُوبَى لِلْأَمْرَاءِ وَ الْعُلَمَاءِ فِي الْبَهَاءِ أَوْلَيْكَ أَمْنَائِي بَيْنَ عِبَادِي وَ مَشَارِقُ أَحْكَامِي بَيْنَ خَلْقِي عَلَيْهِمُ بَهَائِي وَ رَحْمَتِي وَ فَضْلِي الَّذِي أَحَاطَ الْوُجُودَ. در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مُشرق است. یا اغصانی، در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور، به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او. وصیة الله آنکه باید اغصان وافنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند. أَنْظَرُوا

ما أنزلناه في كتابي الأقدس " إذا غيض بحر الوصال و قضى الكتاب المبدئ في المال توجهوا إلى من أراذه الله الذي انشعب من هذا الأصل القديم. " مقصود از این آیه مبارکه ، غصن اعظم بوده. كذلك أظهرنا الأمر فضلاً من عندنا و أنا الفضال الكريم. قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه. أنه هو الأمير الحكيم. قد اصطفينا الأكبر بعد الأعظم أمراً من لدن عليهم خبير. محبت اغصان بر كل لازم ولكن ما قدر الله لهم حقاً في أموال الناس. يا اغصاني و أفناني و ذوى قرابتي نوصيكم بتقوى الله و بمعروف و بما ينبغى و بما ترتفع به مقاماتكم. براستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست. بگو ای عباد ، اسباب نظم را سبب پریشانی ننمایید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید. امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه قل كل من عند الله ناظر باشند، و این کلمه علیا به مثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور ، مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز می شوند. انه يقول الحق و يهدي السبيل و هو المقتدر العزيز الجميل. احترام و ملاحظه اغصان بر كل لازم لإعزاز امر و ارتفاع کلمه. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی لمن فاز بما أمر به من لدن أميرٍ قديم. و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین و نوصيكم بخدمة الأمم و إصلاح العالم. از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اصغا نمایند. انها خير لكم عما على الأرض. يشهد بذلك كتابي العزيز البديع.

امری که آغازش با مخالفت اعدا مواجه و دوران صباوتش به محرومیت از مُبَشِّر و قائد نازنینش مقارن گردید ، در حینی که مخاطرات عظیمه از هر جهت آن را احاطه نموده و عناد و اِضْطِهَادِ دشمن پرکین آن را به محو و اضمحلال سوق می داد با طلوع نیر اعظم از مَطَلَعِ اراده سلطان قدم، حیات تازه یافت و جلال و عظمت بی اندازه حاصل نمود. جمال اقدس ابهی با وجودِ مصائبِ کثیره متزایده و تبعیدات متتابعه مترادفه که مدت پنجاه سال آن مُحِبِّیِ رَمَمِ را به اَشَدِّ آلام و مِخَنِ گرفتار نموده بود به تجدید اساس جامعه پرداخت و به ابلاغ کلمه و وضع حدود و احکام الهیه و نشر اصول و مبادی سامیه رحمانیه و تاسیس مؤسّسات بدیعه منیعه قیام فرمود و چون آفتاب هدایت به وَسَطِ السَّمَاءِ عروج نمود و امر الهی به اعلی ذروه درخشش و کمال واصل گردید ، ناگهان مشیت بالغه سبحانیه آن را از شارع قدیرش محروم گردانید، صَرِیرِ قلم اعلی ساکت شد و هَدِیرِ ورقاء بقا ، صامت و اصحاب و احباب در دریای احزان ، مستغرق و به حُرقت بی پایان مبتلا گشتند. دشمنانِ مایوس و مَخْذُولِ ، دَفْعَةً اُخْرَى مطمئن و مسرور شدند و زمامداران امور و رؤسای ادیان غیبت شمسِ لامکان را از افق عالم امکان مغتنم شمردند و در اجرای نوایای سیّئه خویش کمر همت ، محکم بستند. به طوری که حضرت غُصْنُ اللهِ الاعظم بیان فرموده اند جمال اقدس ابهی نه ماه قبل از وقوع این فادحه کبری می فرمودند که دیگر نمی خواهم در این عالم بمانم و از آن تاریخ به احبّائی که به محضر مبارک مُشَرَّفِ می شدند ، ذکر وصایا و بیاناتی می نمودند که از جمیع آنها عَرَفِ وداع استشمام میشد ولی صریحاً اظهاری نمی فرمودند ؛ تا آنکه شب یازدهم شوال ۱۳۰۹ هجری ( مطابق با هشتم می ۱۸۹۲ میلادی ) تب خفیفی در وجود مبارک نمودار گردید و با آنکه روز بعد شدت یافت، بزودی قطع شد. این بود که به بعضی از احباء و زائرین اذن حضور عنایت فرمودند ولی چیزی نگذشت که معلوم گردید صحت مبارک اختلال حاصل نموده ؛ تب ، مجدداً شدت یافت و آثار نفاقت از هر جهت محسوس و عوارض مختلفه بر هیكل اَلطَّفِ اَعَزَّ اقدس طاری شد تا طیرِ عَلِیِ قَصْدِ معارج علیا فرمود. سراج الهی از زُجاجِ جسمانی انفکاک نمود و روح مقدّسش پس از شدائد عالم ادنی و مصائب و بلاایای لِاتُحْصِیِ که دوره حیاتِ انورش را از هر جهت احاطه نموده بود آزاد گردید و به ممالک اُخْرَى " اَلْمَقَامَاتُ اَلَّتِیْ مَا وَقَعَتْ عَلَیْهَا عُیُونُ اَهْلِ الْاَسْمَاءِ " عروج فرمود و آنچه در لوح مبارک رؤیا که نوزده سنه قبل در تجلیل یوم ولادت حضرت مُبَشِّرِ اعظم از سَمَاءِ مشیتِ جمالقدم جَلَّ کِبْرِیَائُهُ نازل و به لسان " ورقه نورا " مَلَبَسِ به " ثیابِ بَیضاء " مذکور و مسطور گردیده بود تحقق یافت و این رَزِیَّه کبری و مصیبت عظمی مقارن طلوع فجر لیله دوم ذی القَعْدَه ۱۳۰۹ هجری ( مطابق با ۲۹ می ۱۸۹۲ میلادی ) هشت ساعت بعد از غروب آفتاب در حینی که از سن مبارک هفتاد و پنج سال گذشته بود اتفاق افتاد. جمال مبارک جَلَّ شَأْنُهُ الاعظم شش روز قبل از صعود در حالی که در

بستر به یکی از اغصان تکیه فرموده بودند جمیع اصحاب و زائرین و طائفین حول را که در قصر، باکیاً ذاکراً مجتمع شده بودند احضار فرمودند و در این تشریف که شرفیابی آخرِ احباب و به منزله آخرین تودیع ملیک منّان از بندگان خویش بود لسان عظمت در نهایت شَفَقَت و مَكْرَمَت به این بیانات عالیات ناطق : " از جمیع شماها راضیم. بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید. هر صبح آمدید و هر شام آمدید. همگی مؤید و موفق باشید. بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد. " إماء الرحمن و اهل حَرَم را نیز که در بالین مبارک گرد آمده بودند به همین گونه خطابات عطوفت آمیز مخاطب و به آنان فرمودند در وصیت نامه ای که به غصن اعظم عنایت شده ، کل را به آن وجود مقدس سپرده اند ؛ مطمئن و امیدوار باشند. خبر صعود مبارک فوراً طی تلغرافی که به کلمات ( قَدْ أَقَلَّتْ شَمْسُ الْبَهَاءِ ) مُصَدَّر بود به سلطان عبدالحمید مخابره گردید و ضمناً به مُشارٌ اِلَیه اطلاع داده شد که قصد دارند رَمَسِ مبارک را در حوالی قصر ، مَقَرَّ دهند. سلطان به مجرد حصول خبر، موافقت خویش را اعلام نمود. بنابراین عرش مقدس را در شمالی ترین حجره بیت مسکونی صِهْرِ مبارک که خود نیز شمالی ترین بیوت ثلاثه واقعه در جوار و مغرب قصر پر انوار بهجی محسوب می گردید ، استقرار دادند و مراسم استقرار عرش اَعِزَّ اَطْهَرِ اَلطَّف در همان یوم صعود پس از غروب آفتاب انجام گردید. نبیل ، سودائی جمال اقدس ابهی و شیدائی آن مه نوره که در ایام کسالت مبارک یک بار به طور خصوص افتخار تشرّف به محضر اقدس حاصل نمود و حضرت عبدالبهاء او را به جمع آوری و تنظیم منتخباتی از آیات که زیارتنامه روضه مبارکه را تشکیل داده و اکنون در آن مقام مقدس تلاوت می شود مأمور فرمودند و به فاصله قلیلی از اُفولِ شمس حقیقت و ابتلاء به فراق نیر آفاق از شدت تأثر و احزان خود را در بحر افکند و مستغرق ساخت، شرح آن ایام پر محنت و مصیبت را بدین قرار می نگارد : " انقلاب عالم تراب جمیع عَوالمِ رَبِّ الأرباب را به اضطراب آورد... دیگر لسان حال و قال از بیان حال عاجز... در شورش آن مَحَشَرِ اکبر جمیع اهالی عکا و قُرّای حول آن در صحراهای حول قصر مبارک گریان و بر سرزنان و وامُصیبتا گویان."

قرن بدیع - ج ۲ - ص ۴۰۹-۴۱۰

الشَّاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَ الْبِهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى ؛ عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَ سُلْطَانَ الْبَقَاءِ  
 وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سَلْطَنَةُ اللَّهِ وَ اقْتِدَارُهُ وَ عَظَمَةُ اللَّهِ وَ كِبْرِيَاؤُهُ وَ بِكَ أَشْرَقَتْ  
 شُمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ أَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَهٍ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَ  
 التَّوْنِ وَ بَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ وَ بُدِئَتْ الْمُمَكِّنَاتِ وَ بُعِثَتْ الظُّهُورَاتِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ  
 بِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصَّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الدَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَ  
 الْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ فَازَ بِبِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِبِقَاءِ اللَّهِ فَطُوبَى  
 لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَ بِآيَاتِكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِبِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَضَرَ تِلْقَاءَ عَرْشِكَ  
 فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ أَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِآيَاتِكَ وَ جَاوَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ  
 بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتِدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَاكِ الْقُدْسِ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا. فَيَا إِلَهِي وَ  
 مَحْبُوبِي فَارْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجَذِّبَنِي عَنْ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ  
 قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ ثَنَاءُ اللَّهِ وَ  
 ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللَّهِ وَ نُورُهُ. أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبَّهَكَ ، كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي عَمْرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ  
 تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سُيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ  
 حَكِيمٍ. رُوْحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءُ وَ نَفْسِي لِبَلَائِكَ الْفِدَاءُ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَ بِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ  
 اتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.  
 إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا وَ أَغْصَانِهَا وَ أَفْئَانِهَا وَ  
 أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ  
 الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ. صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ إِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ. إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا  
 أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ.